

در هموار کردن گذر به سوی کتابنامه آثار فارسی

احمد منزوی

اهمیت کتابنامه آثار فارسی یا فهرستگان کتاب‌های فارسی، از دیر روزگاری بر استادان و پژوهشگران، از پیش از انقلاب و پس از آن، مورد گفت‌وگو بوده است. تا آنجا که به یاد دارم، از روزگاری زنده یاد سید حسن تقی‌زاده (۱۳۳۱ش) آن را بار دیگر مطرح کرد. اما باز تا آنجا که به یاد دارم، حتی پیش از انقلاب هم که به زبان فارسی و فرهنگ و تاریخ ایران باستان توجه بیشتر می‌شد، متأسفانه به آثار مکتوب زبان فارسی کمتر از آنچه در بر داشت توجه می‌شد. همه چیز نشان از آن داشت که نسخه‌های دستنویس فارسی را دست‌کم می‌گرفتند.

آن زنده‌یاد با توجه بسیاری که به نگارش کتابنامه‌های فارسی داشتند، در سال ۱۳۳۴ش به عنوان رئیس «انجمن فلسفه و علوم انسانی» به گروهی از استادان از جمله ایرج افشار، و زنده‌یادان عباس زریاب خوبی، محسن صبا، مجتبی مینوی، و سعید نفیسی، مأموریت دادند که زنده‌یاد خانابا مشار را که دست اندر کار این امر بود، برای چاپ «فهرست کتاب‌های چاپی فارسی» تشویق کنند. پس تا به اینجا سخن از کتاب‌های چاپی است.

روانشاد پرویز خانلری، هنگامی که ریاست فرهنگستان زبان و ادب آن روز را بر دوش داشت، به محمد امین ریاحی، که سمت معاونت ایشان را داشتند، در میانه‌های سال

۱۳۵۴ش، مأموریت تشکیل بنیادی به نام «مرکز آثار ایرانی» (و نه فارسی) را دادند. ریاحی آن مرکز را بنیاد نهاد، تا ۱۳۵۵ش که به بنیاد شاهنامه منتقل شدند و آن برنامه با تأسف از کار بازماند.

چرا از کار بازماند؟ به علل بسیار، یکی هم چارچوب و گستردگی و در عین حال محدود بودن آن. گستردگی آن روشن، و محدودیت آن در این بود که دربرگیرنده همه آثار فارسی نگاشته شده در جغرافیای فرهنگی ایران، یعنی شبه قاره هند و آسیای صغیر نمی گشت، گستره ای که دربرگیرنده سرزمین های تابع دولت عثمانی بود و تا بالکان ادامه می یافت، یعنی سرزمین هایی که در گستره جغرافیای فرهنگی ایران بزرگ بودند.

اما طرح کتابنامه آثار فارسی محدودیت مشخصی دارد که همانا نقش تاریخی زبان فارسی است که روزگاری بلند ابزار تبادل دانش و فرهنگ و عواطف بشری میان اقوام گوناگون بوده است؛ زبانی که اکنون محور تشکل سیاسی ایران کنونی گشته است و کمربندی برای حفظ ملیت ایران. و از سویی دربرگیرنده نه همه، بلکه دربرگیرنده ترجمه هایی از متون ایرانی می گردد که به زبان عربی و احياناً ترکی نگاشته شده است.

متون ادبی و علمی ایرانیان را هم که به زبان عربی نگاشته شده و به فارسی برگردانده نشده، فراموش نباید کرد، چه آن ها نقش دانشمندان ایرانی را در بنای تمدن و ادب و فرهنگ اسلامی نشان می دهند، ولی می توان آن ها را در کتابنامه جداگانه گرد آورد که در اینجا به آن خواهم پرداخت.

اگر شش مجلد فهرست نسخه های فارسی انتشارات RCD (۱۳۴۸-۱۳۵۳ش) را که نزدیک به پنجاه هزار (دقیقاً ۴۹۰۲۲) نسخه خطی و عکسی فارسی شناخته شده موجود در ایران آن روز را بود، گام یکم بشماریم، فهرست مشترک نسخه های فارسی را که در برگیرنده نزدیک به شصت هزار نسخه فارسی موجود در پاکستان است باید گام دوم به سوی کتابنامه آرمانی فارسی به شمار آورد. سومین گام فهرستواره کتاب های فارسی است؛ در پانزده مجلد گمان زده شده است که مجلد های ۱ تا ۶ آن (۱۳۷۴-۱۳۸۱) چاپ شده بود و مجلد های ۷ و ۸ آن اخیراً (در سال ۱۳۸۲ش) از سوی «مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی» انتشار یافته است.

فهرستواره نیز آن کتابنامه آرمانی نیست. این تنها فهرستی از فهرست ها و کتاب شناسی هاست. این فهرستواره در حد کمالشی یک سرشماری از نسخه های فارسی است

از آغاز تا پایان چاپ سنگی که در مرکز تحقیقات اسلام آباد (۱۳۶۱ ش) کنار کار و ابزاری برای نگارش فهرست مشترک آغاز شد و تاکنون که با کمک‌های فنی و مالی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی دنبال می‌شود.

در زمستان ۱۳۶۹ ش به خدمت آقای سید کاظم موسوی بجنوردی رسیدم و به ایشان عرض کردم به روایتی مشکوک ولی نمادین، حضرت علی (ع) پیش از خانه‌نشینی چهل روز در خانه بزرگان یاران را کوبید و به آنان گوشزد کرد که من وصی او در غدیرم و این هم برنامه‌ام و گواهم دختر پیامبر (ص). این ناچیز به آقای بجنوردی عرض کردم و در همه مراکزهایی را که امکان داشت مسئولیت این کار را به عهده گیرند کوبیده‌ام و به اینجا رسیده‌ام؛ آیا شما مسئولیت اجرای این طرح را خواهید پذیرفت؟ ایشان طرح بزرگ آرمانی مرکز دائرةالمعارف را درباره کتاب‌شناسی جهان اسلام، پیش کشیدند که چند سال است در آن راه کار شده و برکه‌سازی از تمام آثار مکتوب جهان اسلام را آغاز کرده‌اند. عرض کردم جهان اسلام تنها دربرگیرنده ایران و عرب و ترک نیست. بسیاری از آثار ما به زبان اردو و دیگر زبان‌های بومی شبه‌قاره هند است. نمی‌توان در ایران نشست و برای جهان اسلام کتابنامه آرمانی ساخت. بایستی کمک شود با طرح گسترده‌ای، با همکاری مراکز پژوهشی کشورهای اسلامی، در حوزه هر یک از زبان‌ها و لهجه‌های بومی، با یاری جستن از استادان و پژوهشگران محلی، مرکزهای ویژه‌ای برای این هدف تشکیل داد و به کار هماهنگ پردازند، و هر یک از حوزه‌ها برای خود کتابنامه فراهم سازد، و نسل‌های بعدی ما آن کارها را در هم ادغام کنند و «کتاب‌شناسی جهان اسلام» را بسازند. آقای بجنوردی با سعه صدر و دانش فراگیری که داشتند و دارند، طرح فهرستواره را به عنوان جزوی از طرح بزرگ خود پذیرفتند.

در زمستان ۱۳۵۶ ش امیدوار به موفقیت در هدف خود، از راه زمینی زاهدان - کویته به اسلام آباد رسیدم. پس از دیدار چهارشنبه‌سوری همان سال، آن شب مبارک با سیدعلی اکبر جعفری، مدیر وقت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، دیدار انجام گرفت و در پی آن به کار در آن مرکز پرداختم و گام‌هایی به سوی آن هدف، یعنی نگارش کتابنامه‌های فارسی، یا هرچه نامش بگذارند، برداشته شد.

نخستین دشواری کار، برخورد با جعفری بود. او مردی پژوهشگر، ایران‌دوست، دوستدار فرهنگ ایران باستان، ولی محافظه‌کار و زاده شهر کراچی پاکستان بود و کوشش

داشت به هر بهایی شده خاطر نخبگان آن روز پاکستان را داشته باشد.

جعفری از سال ۱۳۵۳ش طرحی برای «فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان» ریخته بود، دربرگیرنده همه دستنویس‌های موجود در پاکستان به همه زبان‌ها و لهجه‌های آن کشور. در این راه هزاران برگه گردآورده بود و از من خواست که با کار روی آن برگه‌ها و ادامه همان روش، فهرست مشترک را بسازم. این ناچیز با تجربه و شناختی که از این کار داشتم، از نخست به مخالفت با آن طرح پرداختم و گفتم: بودجه ما اندک و نیروی انسانی کارآمد ما محدود است. در حالی که وقت از دست می‌رفت.

آب و هوای مرطوب و ناسازگار، موریانه‌هایی که در ظرف یکی دو ماه یک کتابخانه را از میان می‌برند، و سیلاب‌های سالیانه آفت این دست‌نوشته‌ها بودند. چنان بود که نسخه‌های خطی مثل برف در تموز آب می‌گشتند. دیده و شنیده‌های من از یک فاجعه فرهنگی خبر می‌دادند.

از سوی دیگر، پس از تقسیم شبه‌قاره، بنیادگرایان حجاز که به پول‌های کلان نفتی دست یافته بودند، به هیچ چیز از آثار فرهنگی و باستانی پاکستان رحم نمی‌کردند. نسخه‌های خطی را به بهای غیرمتعارف می‌خریدند و به بیرون قاچاق می‌کردند. آنان پاکستان را پلی برای هدف‌های خشک و ضدفرهنگی خود در شبه‌قاره قرار داده بودند. به حوزه فرهنگی ما یورش برده شده بود و در سرزمینی که نزدیک به هزار سال بود که جزو فرهنگ و زبان فارسی شده بود، با ما به رقابت برخاسته بودند.

در آن بازار رقابتی بایستی هرچه زودتر به داد نسخه‌های خطی فارسی می‌رسیدیم و از آنچه تا به آن روز از آفت‌ها جان به در برده بود، نخست فهرست برداری می‌کردیم. در ضمن در اندازه توانایی مالی خود نسخه‌ها را خریداری کنیم، عکس برداری کنیم و این آثار را، که حاکی از فرهنگ مشترک ما بودند، برای نسل‌های بعدی از یغما برهانیم و در یک جا، یعنی کتابخانه گنج بخش، گرد بیاوریم.

این ناچیز با این استدلال دکتر جعفری را قبولاندم که از فهرست کتاب‌های عربی چشم پبوشد و اجازه دهد به ثبت آثار فارسی و زبان‌های بومی پردازیم.

چند ماهی چنین کردیم. علی پیرنیا به سمت سرپرست مرکز تحقیقات جای دکتر جعفری را گرفت (۱۳۵۶ش). یکی دو ماه پس از آن سید مهدوی غروی به مدیریت مرکز تحقیقات و با معاونت پیرنیا گماشته شده بود (۱۳۵۶ش)؛ به اصطلاح کشتی را کشتیان دگر آمد. پیرنیا را از وزارت آموزش و پرورش و غروی را از بنیاد شاهنامه، نزدیک سه راه ژاله

(خیابان شهدا)، می‌شناختم؛ زبان یکدیگر را درمی‌یافتیم. پس از نشست‌ها به توافق رسیدیم. پس از گفت‌وگوهایی که با جعفری، غروی و علی پیرنیا داشتم، این سومین عقبه‌ای بود که برای به کرسی نشاندن رسالت خود – یعنی چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است – با موفقیت تصرف کردم. و چنین بود و راه برای کتابنامه آثار فارسی هموار گردیده می‌یافتم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی